

# دیوان فارسی سید ابوالقاسم نباتی

علی مسلازاده (مهریان)



دیوان فارسی  
سیدابوالقاسم نباتی

علی ملازاده (مهربان)



انشیارات

دیوان فارسی  
سید ابوالقاسم نباتی

ویراستار و تصحیح کننده:  
علی ملازاده (مهربان)

عنوان فاردادی	نباتی قراجه داغی، ابوالقاسم، ۱۲۶۲-۱۱۹۱ق.
عنوان و نام بدیدآور	دیوان فارسی نباتی / سیدابوالقاسم نباتی؛ ویراستار و تصحیح کننده علی ملازاده (مهربان).
مشخصات نشر	تبریز؛ انتشارات نباتی، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهري	۳۳۰ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۵۸۹۲-۸۴۰
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۱۳ق.
شناخت افزوده	ملازاده، علی، ۱۳۳۳ -، مصحح، ویراستار
رده بندی کنگره	PIR ۱۳۹۲ د ۹ ۷۴۵۹/۹
رده بندی دیوبی	۸۱۱/۵
شماره کتابشناسی ملی	۳۲۶۱۳۳۷



انتشارات

عنوان : دیوان فارسی سیدابوالقاسم نباتی  
 ویراستار و تصحیح کننده : علی ملازاده (مهربان)  
 حروفچینی : آذین کامپیوتر  
 نوبت چاپ اول : ۱۳۹۲  
 ناشر : انتشارات نباتی تبریز  
 صفحه آرایی : نورالله پورشیریف  
 قطع : رقعی  
 تعداد صفحه : ۳۶۰  
 تعداد : ۱۰۰۰ نسخه  
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۵۸۹۲-۸۴۰۰  
 مرکز فروش : تبریز- مابین سه راه طالقانی و تربیت -  
 مجتمع تجاری استاد شهریار طبقه زیرزمین - پلاک ۴۶  
 تلفن ۰۴۱۱-۵۵۴۷۵۱۰

## فهرست

۱۳ .....	مقدمه
۱۹ .....	۱ - بحر طویل
۲۷ .....	۲ - تک بیت‌ها
۳۱ .....	۳ - دوبیتی‌ها
۳۹ .....	۴ - رباعی‌ها
۹۰ .....	۴ - ۱ - رباعی مستزاد
۹۷ .....	۵ - غزلیات
۹۸.....	۱- این درد که من دارم، هر روز فزون بادا
۹۹.....	۲- ای صبا بگو از من آن نگار رعنای را
۱۰۱.....	۳- گر یار من فرو کشد از رخ نقاب را
۱۰۳.....	۴- از رخ خویش دور کن سبل عطر ناب را
۱۰۵.....	۵- ساقیا خیز و به یک جرعه بکن شاد مرا
۱۰۷.....	۶- صد شکر، خوش گذشت در این گلستان مرا
۱۰۸.....	۷- خواهی که باشی اهل حق، واصل شوی الله را
۱۰۹.....	۸- ای ذات تو نسپیدا از کون و مکان ما
۱۱۱.....	۹- هر که یک جرعه خورد از می میخانه ما
۱۱۳.....	۱۰- بلبل صفت از عشق گل بسیار خوردم خارها
۱۱۴.....	۱۱- بیا ساقی که در گلشن شکفته لاله و گل‌ها،

- ۱۲- ای نام خوشت در همه جا ورد زیان‌ها ..... ۱۱۵
- ۱۳- ای آنکه نگنجیده تو در کون و مکان‌ها ..... ۱۱۶
- ۱۴- ز حسن لیلی، ز عشق مجنون، فتاده شوری عجب بدنسیا ..... ۱۱۷
- ۱۵- ساقیا، ساقیا، شراب، شراب ..... ۱۱۹
- ۱۶- تا به کی از زلف مشکین می‌کشی بر رخ نقاب ..... ۱۲۰
- ۱۷- خیال چشم جادوی تو ای گل در دل است امشب ..... ۱۲۱
- ۱۸- ز فکر حلقه زلف تو کارم مشکل است امشب ..... ۱۲۲
- ۱۹- بحمدالله شدم از کام دل، از بخت شاد امشب ..... ۱۲۳
- ۲۰- امید بود که آئی تو گل‌عذار امشب ..... ۱۲۴
- ۲۱- شیرین لبی که خسرو دل، پای بستش است ..... ۱۲۵
- ۲۲- در فصل نوبهار گلستانم آرزوست ..... ۱۲۷
- ۲۳- ماه من تا به رُخ نقاب گرفت ..... ۱۲۸
- ۲۴- تا دل سراغ کوی تو از عارفان گرفت ..... ۱۲۹
- ۲۵- تا تُرك چشم مَست تو در کف کمان گرفت ..... ۱۳۰
- ۲۶- سوز درون من ز قبس می‌توان گرفت ..... ۱۳۱
- ۲۷- چشم من نیست چنان بر رخ جانان محتاج ..... ۱۳۲
- ۲۸- هر که در دل غم آن زلف پریشان دارد ..... ۱۳۳
- ۲۹- از هستی من، در بدنم جان گله دارد ..... ۱۳۴
- ۳۰- سرو سرکش چه شود سوی کف پا نگرد ..... ۱۳۵

۳۱	- باز این دل بیچاره‌ام، دیوانه شد، دیوانه شد ..... ۱۳۶
۳۲	- دارم از سلسله زلف تو، زناری چند، ..... ۱۳۷
۳۳	- چه می بود اینکه در پیمانه کردند ..... ۱۳۸
۳۴	- کو جوانی که، ز ناکامی من یاد کند، ..... ۱۴۰
۳۵	- لعل نوشینت اگر فکر مداوا نکند، ..... ۱۴۱
۳۶	- ما که از هیچ طرف راه نبردیم به یار ..... ۱۴۳
۳۷	- برخیز بده جامی ای ساقی خوش‌نظر ..... ۱۴۴
۳۸	- نیست در این دفتر بی‌زیب و فر ..... ۱۴۵
۳۹	- می نخواهد دل من ذوق وصال تو دگر، ..... ۱۴۶
۴۰	- ای گرفته از رُخت خورشید عالمگیر نور، ..... ۱۴۷
۴۱	- ای پادشاه عرش سریر و ملک اساس ..... ۱۴۸
۴۲	- جانا بیا به میکده جامی به سر بکش ..... ۱۴۹
۴۳	- شراب ارغوانی و رخ زیبا نگاری خوش ..... ۱۵۰
۴۴	- هر که شد عاشق گل رویش، ..... ۱۵۱
۴۵	- به شبان دشت ایمن، که برد پیام حافظ ..... ۱۵۲
۴۶	- آتش عشق گلرخی کرده مرا چو لاله داغ ..... ۱۵۳
۴۷	- سر به ثریا زنم رقص‌کنان از شعف ..... ۱۵۴
۴۸	- ای دلبز نازنین خوشگل ..... ۱۵۶
۴۹	- گهی عاقل، گهی دیوانه گشتم ..... ۱۵۷

- ۵۰- با دل غمزده رو سوی گلستان کردم ..... ۱۵۸
- ۵۱- گهی در جوش و گاهی در خروشم ..... ۱۵۹
- ۵۲- ز شراب شوق مستم، هله شوخ و شنگ و شنگم ..... ۱۶۰
- ۵۳- ای ز دل برده صبر و آرامم ..... ۱۶۲
- ۵۴- بسیار غلط کردم از کرده پشیمانم ..... ۱۶۳
- ۵۵- قاعده دلبری نیست چنین ای صنم ..... ۱۶۵
- ۵۶- من بجز وصل تو امروز تمّنا نکنم ..... ۱۶۷
- ۵۷- دوستان حلقه عشرت زده، من غمگینم ..... ۱۶۸
- ۵۸- ما خراباتیان، بدنامیم، ..... ۱۶۹
- ۵۹- ما گدایان کوی رندانیم ..... ۱۷۰
- ۶۰- ما اسیران زلف جانانیم، ..... ۱۷۱
- ۶۱- صنمای، بیا به خدا نگر، من زار را ز درت مران ..... ۱۷۲
- ۶۲- چه خوش است آنکه با جان سرتیشه ساز کردن ..... ۱۷۴
- ۶۳- آمد آن شاه بتان نازکنان از درِ من ..... ۱۷۶
- ۶۴- باز مرا کرد شاد دلبر دیرین من ..... ۱۷۷
- ۶۵- زین خواب غفلت ای پسر، بیدرا شو، بیدار شو ..... ۱۷۹
- ۶۶- دیوانه شو، دیوانه شو، از جمله کس بیگانه شو ..... ۱۸۰
- ۶۷- گل به رخ پرده کشد چون تو به گلزار آئی ..... ۱۸۲
- ۶۸- باز از راه وفا، شوخ پرسی رفتاری ..... ۱۸۳

۶۹	- دست و پا چند زنی در قفس، ای کبک دری ..... ۱۸۵
۷۰	- مرا کو آن سعادت کان بت نامهربان روزی ..... ۱۸۶
۷۱	- جام در کف، گل به دستم، یللی ..... ۱۸۷
۶	- قصیده‌ها ..... ۱۸۹
۱	- کیست بگوید ز من آن گل نوشاد را ..... ۱۹۰
۲	- شکر خدا باز دل، دامن دلبر گرفت ..... ۱۹۳
۳	- بی روی توام بهار خوش نیست، ..... ۱۹۸
۴	- آنکه صد مرتبه از روی تو تصویر کشید ..... ۲۰۰
۵	- بیا ساقی از می دماغی بکن تر، ..... ۲۰۴
۶	- ای جمال تو از بتان ممتاز، ..... ۲۰۹
۷	- باز برآمد ز در قاصد جانان عشق ..... ۲۱۱
۸	- بیار ساقی، به موسم گل، ز جام زرکش، می مروق ..... ۲۲۹
۹	- ای ملک صورت و پری تمثال، ..... ۲۳۷
۱۰	- پر و بال بسته دارم، هله لنگلنگ لنگم، ..... ۲۳۹
۱۱	- ای خیال تو مونس جانم، ..... ۲۴۲
۱۲	- تا که پر از باده شد، جام زرافشان من ..... ۲۴۴
۱۳	- ای عاشق دیوانه، برخیز و بکن کاری ..... ۲۴۸
۱۴	- گفتم من از قالوابلی یا شاه دریادل علی ..... ۲۵۲
۷	- ماده تاریخ ..... ۲۵۹

## ۸ - مخمس‌ها

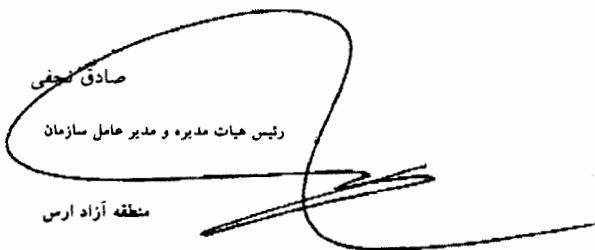
- ۱- براه عشق تو دادیم دین و دنیا را ..... ۲۶۱
- ۲- ساقیا خیز و بده کام دلِ مستان را ..... ۲۶۲
- ۳- صد شکر، شد تمام رکوع و قیام ما ..... ۲۶۵
- ۴- زد آتش بر دلم دیگر نوای زار بلبل‌ها ..... ۲۶۹
- ۵- رند مستی به چمن سیر و تماشا می‌کرد ..... ۲۷۳
- ۶- ای ستمگر که دلت سخت ز فولاد آمد ..... ۲۷۶
- ۷- ساقیا وقت طرب کردن ما باز آمد ..... ۲۷۹
- ۸- تا که در گوشه وحدت سکناتم دادند ..... ۲۸۲
- ۹- ساغرکشان به نشأه می چون نوا کنند ..... ۲۸۵
- ۱۰- ساقیا جام تو تا در دوران خواهد بود ..... ۲۸۹
- ۱۱- ای خوش آن‌روز که منزلگه من کوی توبود ..... ۲۹۳
- ۱۲- ای که فرمان تو بر بنده و آزاد رود ..... ۲۹۵
- ۱۳- تا به کی گردد دلم از هجر رویت چون قبس ..... ۲۹۸
- ۱۴- هر که را در سر هوا پیر کامل بایدش ..... ۳۰۱
- ۱۵- چند گویم که ز گل روی دلارای تو خوش ..... ۳۰۴
- ۱۶- گر تو این نغمه مستانه ز من داری گوش ..... ۳۰۷
- ۱۷- در جهان نیک و بد خلق کشیدم به محک ..... ۳۱۰
- ۱۸- تا که در کشور دل عشق تو سلطان کردم ..... ۳۱۴

۱۹- وقت آن شد که دگر شور به دنیا فکنم	۳۲۰
۲۰- آهای خسرو جان بی تو سروتن چه کنم،	۳۲۳
۲۱- بر دزِ مصتبه چل سال گدائی بکنیم	۳۲۶
۲۲- یارب از کعبه و احرام چه خواهد بودن	۳۲۹
۲۳- عشق زیبا صنمی کرده مرا سودائی	۳۳۲
۲۴- کشید بر سر خود طیلسان ترسائی	۳۳۵
۲۵- باز زدم سکه دانشوری،	۳۳۸
لغت نامه	۳۴۲
منابع	۳۶۰



حکیم ابوالقاسم نباتی ستاره ای پرنور در آسمان ادب ایران زمین است که با دلی صاف و روانی پاکیزه درس آموز حوزه عشق و عرفان علوی بود. او بر سیاق شعری حضرت حافظ اما در زبان آذری با خلق آثار عرفانی و به کارگیری صنایع معنوی و لفظی با زبان صمیمی و شیوه مورد توجه ادب، شعر و عرفا قرار گرفت. شهرت نباتی نه تنها در ایران بلکه در قفقاز و آناتولی نیز فراگیر شده است.

با اینحال حکیم نباتی جزوی از شناسنامه فرهنگی و تمدن ژرف ایران زمین است و نسبت انحصاری او به جایی جز ایران، خلاف حقیقت و واقعیت است. اما منطقه آزاد ارس به عنوان متولی خدمت در منطقه ارسباران بر اساس وظیفه خود متعهد به شناساندن عناصر فرهنگی و هویتی منطقه است و در این راستا اولین خدمت خود را با احداث مقبره ای بر مزار این حکیم وارسته شروع کرد و امید است با انتشار مجموعه اشعار حکیم قدمی موثر در راه معرفی جهان ذهنی پر رمز و رازش برداریم.





## مقدمه

سرزمین خیال‌انگیز آذربایجان از زمان‌های بسیار قدیم مورد توجه خاص و عام بوده و این خاک زرخیز در طول تاریخ همیشه این ویژگی را حفظ کرده است، مزارع و مراتع و باغات و جنگل‌های انبوه و سرسبز، رودهای خروشان و کوه‌های سر به آسمان کشیده، مردمان دلیر و با صداقت همه و همه منبع الهام بوده و هست. این شگفتی‌های طبیعی آذربایجان را به خاستگاه اساطیر و داستان‌های حمامی، عاشقانه و عارفانه مبدل ساخته است. داستان‌های «دهده قورقود»، «لیلی و مجنون» «سارا و خان‌چوبان» و... هر کدام، پیام‌هایی از دلاوری، انساندوستی، عشق ورزی و اعتقاد راسخ به معبد را به پیشریت ارائه می‌نمایند.

قیام بر علیه ظلم و جور، مبارزه برای آزادی که عطیه‌ی بی‌بدیل خداوند به انسان می‌باشد همیشه در خون مردم این سرزمین بوده است. قیام خرمیان بر علیه خلفای ستمپیشه عباسی، قیام مردم آذربایجان در نهضت مشروطیت، نهضت آزادی‌بخش مردم تبریز بر علیه ستم‌شاهی پهلوی، شاهد این مدعاست. زنانی در این خطه قهرمان‌پرور پا به عرصه وجود نهاده‌اند که تاریخ از شهامت‌شان، شجاعت‌شان و صفات مردانه‌شان در حیرت است،

نویسنده‌گان توانای این مرز و بوم، آمار این قهرمانان عرصه پیکار و مبارزه و شعر و ادب و فقه و فلسفه و عرفان و طب و... را در کتاب‌های جداگانه‌ای جمع‌آوری نموده و به دوستداران علم و ادب و اندیشه و آزادی ارائه فرموده‌اند و ذکر اسامی آنان خود کتاب‌های قطور و متعددی را شامل گردیده چه رسید به ذکر فضایل آنان که ظرفیت کتابخانه‌ها را شامل می‌گردد.

حکیم نباتی از جمله شعرای ژرف اندیش، عارف و ادیب توانای بر خاسته از این دیار به سال ۱۱۵۵ شمسی (۱۱۹۱ قمری - ۱۷۷۶ میلادی) در روستای اوشتوبین واقع در منطقه قاراداغ آذربایجان در ساحل جنوبی رودخانه ارس چشم به جهان گشوده است.

پدرش میریحیی قراجه‌داعی از مردان خیر و نیکوسر و قابل احترام منطقه بوده و به لحاظ وقار و رفتار حسن و حرمتش او را «محترم» لقب داده بودند. نباتی در اشعار ترکی خود از تخلص‌های «مجنون» و «مجنون‌شاه» و «خان چوبانی» نیز کم و بیش به کار برده است.

روستای اوشتوبین در فاصله ۱۵ کیلومتری از ساحل رود آراز (ارس) و حدود ۲۵۰ کیلومتری تبریز و در میان کوه‌های بلند و جنگلهای انبوه قرار دارد، باغات انبوه، رودخانه‌های خروشان و گله‌های آهو و قطار درناها و چهچههای بلبلان خوشخوان هر کدام به نوبه خود می‌تواند منبع الهام این شاعر سوریده و عارف و حکیم

بزرگوار باشد، لیکن آنچه که مورد تعجب و حیرت است، آن که این مرد بزرگوار با وجود دوری از مکان‌های علمی روزگار خود و با شغل کشاورزی و دامداری و با غداری چگونه به آن همه اطلاعات جامع دست یافته است؟ اشعارش از نظر ادبی و علمی و عرفانی و فلسفی و اجتماعی به قدری غنی و پرمعنی است که به جرأت می‌توان آنها را در ردیف اشعار سعدی و حافظ قرار داد. تضمین‌های ماهرانه وی از غزلیات حافظ به قدری استادانه سروده شده که تشخیص ابیات از همدیگر واقعاً مشکل است.

قصاید نباتی در عالم شعرو ادب بی‌همتاست، قصیده «عشق» را با تلفیق فلسفه و حکمت و عرفان و صنایع لفظی و معنوی آراسته و در ۱۶۰ بیت همچون دانه‌های مروارید به رشته تحریر در آورده که از معدهود گنجینه‌های شعرو ادب فارسی بشمار می‌آید. با بهره جویی از قالب شعر «گرایلی ترکی» قصیده «می مروّق» را چنان ماهرانه سروده که خواننده را به حیرت و امی دارد.

نباتی در تمام فنون و صنایع و گونه‌های شعر فارسی و عربی و تُركی مهارت خود را در اعلى درجه به اثبات رسانیده است، از قصیده و غزل گرفته تا مخمس و مسدس و ترجیع‌بند و بحر طویل شعر سروده و در هر کدام نیز توانایی و قدرت ادبی خود را در اوج مهارت به نمایش گذاشته است.

نباتی در اواخر حیات خود به «اهر» رفته و در بقیه‌ی شیخ‌شہاب‌الدین اهری گوشہ عزلت و ریاضت می‌گزیند. عاشقان علم و ادب دورش را می‌گیرند و از دریای موج علم و ادبش بهره می‌جویند، سپس مجدداً راه زادگاه خویش در پیش می‌گیرد و به روستای اوشتوبین باز می‌گردد و سرانجام در سال ۱۲۲۶ شمسی (۱۲۶۲ قمری - ۱۸۴۷ میلادی) در سن ۷۱ سالگی چشم از جهان فرو بسته و در بالای کوهی مشرف به روستا به خاک سپرده شده است.

دیوان اشعار نباتی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران، کتابخانه دانشگاه تهران، کتابخانه‌ی ملی تبریز، کتابخانه‌های باکو، استانبول به صورت‌های خطی و چاپی نگهداری می‌شود و تاکنون، دیوان، برگزیده اشعار، گزیده غزلیات و سایر اشعار او ده‌ها بار در مجلدهای مختلف و نشریات چاپ و منتشر گردیده است. در این مجموعه تلاش چندین ساله به کار رفته و تمام اشعار آن بزرگوار جمع‌آوری تطبیق و تصحیح گردیده و با ترتیب الفبای فارسی ویراستاری و مرتب شده و غلطهای چاپی و ابیات و مصraع‌های گم شده و خدشه‌دار اصلاح و به صورت حاضر به علاقه‌مندان تقدیم می‌گردد. رجا وائق آن که علاوه بر مورد توجه قرار گرفتن اشعار نباتی، روستای اوشتوبین و مزار نباتی مورد عنایت مسئولین قرار گرفته و این منطقه‌ی توریستی که به قول خود نباتی چون گوهری

گرانبها از چشم‌ها مخفی بوده آبادتر گردیده و بصورت آبرومند و درخور شان و منزلت نباتی ساخته شود و به همگان معرفی گردد و اشعار او نیز در کتب درسی مدارس و دانشگاه‌ها گنجانیده گردد تا نسل امروز و فردا از نعمت جاری فضل و کمال او بهره جویند.  
بهار ۱۳۹۲ علی ملازاده (مهریان)



## بحر طویل

این نوع شعر را می‌توان هم شعر و هم نثر مسجع نامید. این نوع شعر مخصوص ترک‌زبانان بوده و در ادبیات فارسی نیز به وسیله شعرای ترک زبان وارد شده است. امروزه در ادبیات فارسی به صورت «شعر نو» و «شعر سپید» مشهور است.

شعر نو را اولین بار مرحوم میرزا تقی رفعت، معاون شیخ محمد خیابانی و سردبیر نشریه آذربایستان سروده است که مرحوم میرحیب ساهر، پیروی او را نموده است از نباتی دو شعر به صورت بحر طویل در دست است که یکی به زبان ترکی و دیگری فارسی است.

منع چشمہ هر کلمه،  
 که جاری شود از نطق و بیان،  
 کام زبان،  
 اسم خداوند عظیم است،  
 که از لطف و کرم،  
 داده به هر نوع بشر:  
 عقل و هنر،  
 قوت ادراک،  
 دو ابرو و  
 دو گوش و  
 دو بصر،  
 عارض مانند قمر،  
 سرو گد و موی کمر،  
 کاسه‌ی سر، مدنظر هوش و  
 برد دوش و بنانگوش و لب‌نوش و خط عنبر ریحان،  
 دو صف لشکر مژگان،  
 دهان پسته خندان،  
 زلب لعل بدخشان،  
 ز صُنعش شده منظوم چنان گوهر دندان

که یکی پیش خردمند بُود به ز هزاران دُر و مرجان.

عجب گردن مینا،

قد و قامت رعناء،

خط و طرّه گیسو،

گره در گره زلف معنبر

که فرون است به رنگ از شب یلدایا،

زهی خالق یکتا،

که از آن است هویدایا، همه اشیاء،

همه لؤلؤ للا.

یاقوت و عقیق یمن و لعل بدخشان،

چه در دشت و بیابان و چه در بحر،

عیان گوهرشان

همه لؤلؤ شهوار،

کسی کو که تماشا بکند حکمت اسرار خدا را؟

لامکانی که موجود شد از امر وی

این گندب دوار، نه افلاک و مه و مهر پرانوار، بروج و قمر و شمس، که باشند

گهی تنده و گهی کند، گهی گرم و گهی نرم، گهی روز و گهی شب.

چنین خالق بی مثل و نظیر است

که از قدرت خود خلق نموده دو جهان را،

چه دنیا و چه عقبا،

چه جن و چه بشر، آدم و حوا،  
 چه جبریل و  
 چه میکائیل و عیسی، چه موسی،  
 که کرم کرد ز لطفش  
 به یکی محیی اموات،  
 به یک نور تجلأ و دگری معجز شعبان،  
 از آن است همه چرخ معلا و  
 سماوات و حجابات و مقامات و کرامات،  
 چه لاهوت و چه ناسوت،  
 در اینجا شده مبهوت،  
 جمیع رسول و آدمی و جن و پری،  
 گبر و مسلمان،  
 حوری و غلمان.  
 اگر بود در این عرصه مرا محروم رازی،  
 که نگفتی به کسی سرّ نهانم،  
 بنشینیم به هم، هر دو به کف ساغر مینا،  
 به طرب، رقص کنان، گفتن این سرّ خفا را،  
 من بیچاره چه سان شرح دهم حمد و شنايش،  
 نهان است، و لیکن بر سد بر همه جا ابر عطايش،  
 قادر و واحد و یکتاست،

که از نقش بدیعش شده ظاهر ز سِر خاک،  
 چه انهار و چه اشجار و چه ازهار و چه احجار و چه کُھسار و چه  
 اشمار لذید و  
 چه گل و سنبل و طرف چمن و غلغل و  
 چه چهچه ببل!

که ز عشق گل و گلشن شده سرمست، غزل خوان،  
 گهی ناله و افغان،  
 گهی واله و حیران،  
 بیا

ای دل نالان،  
 برو سوی گلستان،  
 نظر کن به درختان،  
 به مرغان خوشالحان،  
 ببین حالت ایشان،  
 تو در فصل بهاران،  
 بشرطی که زنی باده ریحان، به یک یار موافق  
 که بود همدم صادق،  
 نه چون یار منافق،  
 که زند با تو شراب و بزند سنگ به جامت.  
 ز کرم شد سر مطلب

چو گذشتی به گلستان،  
 بگشا دیده بینا و نگه کن به سر برگ درختان،  
 که هر یک به چه سان آمده در وجود و سماع،  
 راز و نیاز دل خود را  
 به صدالحاج و تضرع،  
 به نسیم سحرِ خوش خبرِ نامه بر عاشق مهجور،  
 عیان کرده بگوید:  
 که تو ای باد صبا بهر خدا،  
 عرضه ما را برسان در بر آن دلبر عاشق کش بی رحم،  
 بگو:  
 ای بت خونخوار،  
 جفاکار و دلآزار،  
 که با جور خزان دیده همین بهر وصال تو ستمگر،  
 به صد امید  
 به این وادی پرخوف و خطر روی نهادیم،  
 که دیگر نکنی این همه بیداد،  
 به رحم آمده  
 خود را بنمایی ز پس پرده  
 و یک دم،  
 بنوازی دل محزون و ستمدیده ما را،

پس از ذکر کمالات و صفات احد و واحد و قیوم،  
 نباشد سخن لایق و مرغوب،  
 مگر نعت و ثنای خلف ارشد آدم،  
 سبب خلقت عالم،  
 به نسب از همه اعظم،  
 به حسب از همه اکرم،  
 سر دیباچه دانش،  
 ورق دفتر بینش،  
 که اگر علت غائی نشده  
 ذات شریفیش به خدا منظر و منظور  
 نبودی،  
 به جهان هیچ وجودی، و نه جنبید سر برگ گیاهی،  
 نه جمادات و نباتات،  
 نه عرش و نه سماوات،  
 نه فردوس و نه دوزخ،  
 نه خرابات و مناجات،  
 نه لوح و قلم و کرسی و افلک و کواكب،  
 مه و خورشید، شب و روز، مه و سال،  
 چه صیف و چه شتا،  
 چه خریف و چه بهار،

همه از حرمت نورش،  
 اثر سایه بدیدند.  
 از آن مهر نبوت،  
 به عموم  
 آیت رحمت،  
 به جز او نیست شهنشاه قیامت  
 که به نام است محمد(ص).  
 لقبش احمد و محمود و ابوالقاسم و خیرالبشر و سید کوئین،  
 بنی عم شه عرش سکونی که  
 بود، حیدر صقدر،  
 وصی احمد مرسل،  
 علی عالی اعلا،  
 ولی ولی والا  
 که بود قدرت یزدان، خدم درگه او قنبر و سلمان،  
 ابوالمعجن و مقداد و ابوذر،  
 که بسی به بود از هندو بخارا  
 به نباتی،  
 که کند وصف امیری.